

Compliance with the the Rule of Obligation in Shiite Life Style

ARTICLE INFO

Article Type
Research Article

Authors
Farrokh Mohseni ¹
Alireza Lotfi ^{2*}

How to cite this article

Farrokh Mohseni, Alireza Lotfi,
Compliance with the the Rule of Obligation
in Shiite Life Style, *Journal of Islamic Life
Style Centeredon Health*, 2023:6(4): 725-735.

1. PhD student, Department of
Jurisprudence and Fundamentals of Islamic
Law, Khoi Branch, Islamic Azad
University, Khoi, Iran.

2. Assistant Professor, Department of
Jurisprudence and Fundamentals of Islamic
Law, Khoi Branch, Islamic Azad
University, Khoi, Iran (Corresponding
Author).

* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: alireza_lotfi2010@yahoo.com

Article History

Received: 2022/04/01

Accepted: 2022/06/23

ABSTRACT

The rule of obligation is one of the well-known jurisprudential rules but also one of the consensus rules, and Shiite jurists agree on proving the rule and its course in Imami jurisprudence. Therefore, from the point of view of Shiite jurists, the rule of obligation is a jurisprudential rule that allows the Shiites to oblige the followers of Sunnis or followers of other religions to their beliefs and benefit from it. Therefore, the discussion of the rule of obligation has a special place in jurisprudence. Islam, which is a divine and heavenly ritual, has provided comprehensive insights not only in the fields of human belief, thought and attitude, but also in practical areas, guidelines, based on the basics of logic, which can be referred to as the "rule of obligation", a rule that is referred to as the coexistence of jurisprudence. The results of the research show that on the basis of this rule, every religion is bound by the same rules and laws that it believes itself in, this is the same meaning of the Hadith known as "Al-Zumoham Bama Al-Zammah". In terms of scope and application, it is also a general rule that, in addition to personal status, is applicable to all or most of the jurisprudential subjects.

Keywords: Rule, Obligation, Jurisprudence, Religion, Shiite, Sunni.

تطبیقات قاعده الزام در سبک زندگی اهل تشیع

فرخ محسنی^۱

دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

علیرضا لطفی^{۲*}

استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران (نویسنده مسئول).

چکیده

قاعده الزام از قواعد مشهور فقهی بلکه از قواعد اجماعی است و فقهای شیعه بر اثبات قاعده و جریان آن در فقه امامیه اتفاق نظر دارند، مراد از قاعده الزام، ملتزم کردن مخالفان مذهب امامیه و کفار به احکام و تکالیفی است که خودشان به آن اعتقاد دارند بنابراین از دیدگاه فقهای شیعه، قاعده الزام یک قاعده فقهی است که شیعه را مجاز می‌سازد پیروان اهل سنت یا پیروان سایر مذاهب را به معتقدات خود ملزم سازد و از این رهگذر منتفع گردد به همین مناسبت بحث از قاعده الزام جایگاه خاصی در فقه دارد. اسلام که یک آئین الهی و آسمانی است نه تنها در عرصه های باور، اندیشه و گرایش علمی انسان، دیدگاه های جامعی عرضه نموده است، بلکه در حوزه های عملی نیز دستورالعملها، بایدها و نبایدهای مبتنی بر مبانی منطقی وضع نموده است که از نمونه های آن، می توان به «قاعده الزام» اشاره نمود، قاعده ای که از آن با عنوان همزیستی فقهی یاد شده است. نتایج حاصل از تحقیق نشان می دهد بر اساس این قاعده، هر مذهبی به همان احکام و قوانینی که خود بدان اعتقاد و باور دارد ملزم می شود، این همان معنای حدیث معروف «الزُمُوهُم بِمَا الزُّمُوا بِهِ اَنْفُسَهُمْ» می باشد. از نظر گستره و کاربرد نیز قاعده ای است عام، که علاوه بر ابواب احوال شخصیه، در همه یا در اکثر ابواب فقهی، قابل اجراست.

واژگان کلیدی: قاعده، الزام، فقه، مذهب، شیعه، سنی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۰۲

* نویسنده مسئول: alireza_lotfi2010@yahoo.com

مقدمه

قاعده الزام از قواعد مشهور فقهی بلکه از قواعد اجماعی است و فقهای شیعه بر اثبات قاعده و جریان آن در فقه امامیه اتفاق نظر دارند، مراد از قاعده الزام، ملتزم کردن مخالفان مذهب امامیه و کفار به احکام و تکالیفی است که خودشان به آن اعتقاد دارند بنابراین از دیدگاه فقهای شیعه، قاعده الزام یک قاعده فقهی است که شیعه را مجاز می‌سازد پیروان اهل سنت یا پیروان سایر مذاهب را به معتقدات خود ملزم سازد و از این رهگذر منتفع گردد به همین مناسبت بحث از قاعده الزام جایگاه خاصی در فقه دارد، بر این اساس برخی از بزرگان فرموده اند: «اگر این قاعده نباشد بازار و پایه ای برای مسلمانان پا بر جا نمی ماند».

در رابطه با مفاد قاعده الزام باید گفت که قاعده الزام بیانگر یک گونه روش تعامل شیعه امامیه با مخالفین خود از هر گروهی است چرا که بر اساس این قاعده، شیعه می تواند در مواردی که از جهت آثار وضعی بین احکام فقهی خود و مسلک دیگر، تباین یا تضاد وجود دارد به نفع خویش سود جوید، این انتفاع از گذر ملزم کردن فرد غیر شیعی به مقتضای مسلک او حاصل می گردد. پس محل جریان قاعده الزام جایی است که ما امامیه قایل به صحت آن حکمی که مخالفان آن را علیه خودشان ثابت می دانند نباشیم و گر نه اگر ما معتقد به صحت این حکم باشیم این حکم، مورد قاعده الزام نخواهد بود بلکه مثل سایر احکام شرعی لازم الاجرا خواهد بود. مثلاً اگر یک مرد سنی، زن خودش را در یک مجلس سه طلاقه کند مطابق این قاعده مرد شیعی می تواند با آن زن ازدواج کند با اینکه به اعتقاد امامیه سه طلاقه کردن در یک مجلس باطل است اما با توجه به اینکه مرد سنی معتقد به صحت آن است شیعه می تواند او را طبق مذهب خود بر جدایی از زن الزام نماید.

تحقیقات نشان داده است که زندگانی اجتماعی انسانها بدون در نظر گرفتن عقاید و گرایش های دینی، به صورت طبیعی اختلافاتی را در پی دارد بعد از پیدایش اختلاف، انسانها عادتاً در پی جست و جوی راههایی هستند تا حقوق خویش را در نزاع استیفاء نموده، از ضایع شدن آن جلوگیری نمایند. در این میان کاوش و تفحص از راههایی که می تواند طرفین نزاع را با قانون مورد پذیرش طرف مقابل به یک نتیجه مطلوب و قابل قبول برساند در اولویت قرار دارد اینجاست که قاعده الزام عملاً وارد میدان می شود و با الزام کردن پیروان ادیان و مذاهب - به ویژه اهل سنت - به آثار قوانین خود و بهره مندی از آن توسط فرد شیعی، به نزاع طرفین - که افراد آن پیرو دین یا مذهب واحدی نیستند - خاتمه می دهد.

پس بسیار واضح است که بحث قاعده الزام جایگاه خاصی در فقه خواهد داشت، چرا که نظر در این قاعده مهم به شیوه تقابل و قانون تعامل با اهل عامه، بلکه با غیرمسلمانان از سایر ادیان در ابواب مختلف فقهی مانند: طلاق، شهادت، معاملات، و غیره کاربرد دارد و هم در باب فقه قضایی و فقه سیاسی مورد استفاده قرار می گیرد، آنجا که مرافعات مذاهب دیگر (اهل سنت یا اهل کتاب) به یک حاکم یا قاضی شیعه عرضه شود این سؤال پیش می آید که آیا قاضی شیعی می تواند بر طبق مذهب خود بین آنها قضاوت کند؟ و طبق قاعده الزام بین آنها حکم صادر نماید یا نه؟ این امر موجب شده تا

شناخت و تبیین این قاعده و بررسی شاخه‌ها و ویژگی‌های مختلف آن و بیان ادله و مبانی فقهی و عملی آن از امور ضروری و کاربردی جهان اسلام به ویژه جهان تشیع به شمار آید پس با توجه به کلام بزرگان در رابطه با قاعده الزام، که هر یک آن را جهت آسان سازی امور شیعه و از لوازم ارتباطات اجتماعی می‌دانند و با توجه به اینکه این قاعده برای رفع مراعات میان ادیان - به خصوص در عصر ما و ارتباطات تنگاتنگ موجود میان اقشار مختلف - بسیار مؤثر و راهگشاست ضرورت بررسی این قاعده را در ابعاد مختلف فقهی و حقوقی در پی داشته است به همین منظور هدف عمده ما در این نوشتار آن است که با استفاده از منابع معتبر فقهی و حقوقی و با تکیه بر نظرات فقهای عظام شیعه، در حدّ توان خود به بررسی یکی از ویژگی‌ها و مبانی فقهی این قاعده تحت عنوان «تطبیقات قاعده الزام در سبک زندگی اهل تشیع» پرداخت کرده و مصادیق این قاعده را در عقود، ایقاعات و عبادات مورد بررسی قرار دهیم.

پیشینه تحقیق

طبق بررسی‌های انجام گرفته شده از میان فقیهان نخستین، اولین کسی که به مضمون این قاعده فتوی داده است مرحوم شیخ طوسی در کتاب شریف تهذیب الاحکام است بدون اینکه نامی از «قاعده الزام» برده باشد، ایشان می‌فرمایند: «مَنْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ كَانَ مُخَالَفًا وَ لَمْ يَسْتَوْفِ شُرَائطَ الطَّلَاقِ اِلَّا اَنَّهُ يَعْتَقِدُ اَنَّهُ يَقَعُ بِهَ الْبَيْنُونَةُ لَزْمَهُ ذَلِكَ» (هرکس - از اهل سنت - زن خود را طلاق دهد و شرائط معتبر در طلاق را رعایت نکند از آن جهت که این سنی معتقد به صحّت آن است با چنین طلاقی جدایی و مفارقت حاصل می‌شود) (۱) چنانکه شیخ کلینی در کافی و شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه و همچنین، شیخ مفید در کلمات و گفتارشان به آن اشاره‌ای نداشته‌اند. این نشانگر آن است که تا قرن پنجم این قاعده در میان اصحاب ما معروف نبوده و مهجور واقع شده است و نیز اولین کسی که از قاعده الزام، تعبیر به قاعده نموده است مرحوم صاحب جواهر است. وی در «کتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر» در بحث از اقامه حدّ در فرعی که سلطان شخص را بر اقامه حدّ مجبور نماید می‌گوید: «بَلْ يَنْبَغِي الْقَطْعُ..... لِقَاعِدَةِ الزَّامِهِمْ بِمَا أَلْزَمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ غَيْرَهَا» (۲) و با گذشت زمان از متأخران، کسانی چون: مرحوم آیت الله خوبی در اواخر جلد اول منهاج الصّالحین دوازده فرع را به عنوان «فروع قاعده» عنوان کرده است و سیدحسن بن آقا بزرگ موسوی بجنوردی در «القواعد الفقهیه»، سید محمد حسینی شیرازی در «القواعد الفقهیه»، سید عبدالاعلی سبزواری در «مهدب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام»، محمد فاضل موحدی لنکرانی در «القواعد الفقهیه»، باقر ایروانی در «دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه» و ناصر مکارم شیرازی در کتاب «القواعد الفقهیه» و سید محمد کاظم مصطفوی در کتاب «القواعد» از جهاتی این قاعده را مورد بررسی قرار داده و در رابطه با کاربردهای قاعده الزام فقط به چند مثال بسنده کرده‌اند.

تطبیقات قاعده الزام در سبک زندگی اهل تشیع

۱. با توجه به مطالبی که در مقدمه ذکر شد می‌توان برای قاعده الزام تطبیقات زیادی را تصوّر کرد چرا که برداشت ما از قاعده الزام این است که عقاید و دین هر شخص برای او محترم است و این عقاید مبنای تعامل دیگران با وی خواهد بود به این معنی که دیگران در تعامل با آن‌ها باید آثار صحّت واقعی را به عنوان ثانوی مترتب نمایند. بنابراین در تمام مواردی که اختلاف بین دو دین و مذهب وجود دارد قاعده الزام جاری است به همین سبب برخی از بزرگان برای قاعده الزام مورد خاصی را ذکر نکرده‌اند بلکه بطور کلی قائل به جریان آن در تمام موارد اختلاف شده‌اند.

۲. تحقیقات نشان می‌دهد که قاعده الزام حتی در مورد اختلاف احکام بین پیروان یک مذهب نیز قابل جریان است برای مثال: اختلافات زیادی که در بین مراجع عظام شیعه وجود دارد و به تبع در بین مقلدین هم اختلاف رخ خواهد داد، در همه این موارد قاعده الزام جاری است. یعنی اگر عمل فرد مطابق با نظر مقلد خودش صحیح باشد، دیگران نیز باید آثار صحّت واقعی را به عنوان ثانوی بر کار او مترتب کنند. و روشن است که این تفسیر از قاعده الزام چه تطبیقات گسترده و وسیعی در فقه خواهد داشت. برای نمونه، مثلاً اگر در عقد ازدواج، زن به نحو اجتهاد و یا تقلید معتقد باشد که در ازدواج باکره اذن پدر لازم نیست؛ اما مرد معتقد باشد که اذن پدر لازم است، می‌توان در این مورد قاعده الزام را جاری نمود و مرد با اجرای این قاعده، نسبت به زن عقد صحیح را بدون اذن پدر زوجه جاری نماید. بنابراین، تفسیر قاعده الزام به این معنی تأثیر عمیقی در فقه ایجاد می‌کند و بسیاری از مشکلات ناشی از اختلاف تقلید را در تعامل بین مردم حل می‌نماید. در مقابل عده‌ای فقط فروع محدودی را به عنوان مجرای قاعده الزام ذکر کرده‌اند که از نظر ما حصر موارد تطبیق قاعده الزام در این موارد صحیح نیست. چرا که می‌توان برای این قاعده تطبیقات و فروع زیادی را تصوّر کرد لذا این مقاله در پی آن است که با استفاده از منابع معتبر فقهی و حقوقی مهمترین کاربردهای قاعده الزام را مشخص و چگونگی استفاده از آنها را تشریح نماید تا در صورت لزوم قضات و حاکمان اسلامی مستقیماً به آنها مراجعه کنند و در دادگاه‌های اسلامی در رسیدگی به دعاوی بین شیعه و غیر شیعه و حتی بین مسلمان و غیرمسلمان از آنها به نحو احسن استفاده نمایند.

۱- شهادت در نکاح

طبق مذهب امامیه در صحّت عقد نکاح بخلاف طلاق، شاهد گرفتن لازم نیست بلکه مستحب است، اما اهل سنت بر خلاف امامیه معتقد به لزوم اشهاد در عقد نکاح هستند و عقد بدون شاهد را باطل می‌دانند بنابراین یکی از موارد تطبیق قاعده الزام همین مسأله خواهد بود. پس چنانچه مردی از اهل سنت - که معتقد است ازدواج بدون اشهاد باطل است - زنی را بدون شاهد گرفتن به ازدواج خویش درآورد برای امامی نکاح آن زن، از جهت تطبیق قاعده الزام جایز خواهد بود چرا که زوج سنی معتقد است عقد بدون اشهاد باطل است.

است و هیچ یک زن او نشده‌اند، در این صورت شخص شیعی مذهب، می‌تواند بر طبق قاعده الزام با هر کدام آنها ازدواج کند.»

۳- عده مطلقه یائسه و صغیره

به عقیده امامیه زن یائسه - زنی که بواسطه کهولت حائض نشود - یا دختر بچه‌ای که هنوز بالغ نشده است اگر چه شوهرش با آن‌ها نزدیکی کرده باشد بعد از طلاق لازم نیست عده نگه دارند؛ لذا می‌تواند بعد از طلاق بلافاصله با فرد دیگری ازدواج کنند. اما اهل سنت در این حکم نیز با نظر شیعه مخالف هستند و عده را برای زن یائسه و دختر بچه نابالغ که شوهر با آن‌ها نزدیکی کرده باشد واجب می‌دانند برای همین مرحوم آیت الله خوبی سومین فرعی را که ذکر می‌کنند همین مسأله است و چون عامه خود عده را در چنین طلاق واجب می‌دانند باید نفقه زن را در این مدت پرداخت کنند بنابراین اگر زن مطلقه شیعه شود و حتی با مرد دیگری ازدواج کند می‌تواند نفقه و خرجی خود را از شوهر اول بگیرد یا اگر مرد سنی، شیعه شود و زن از اهل سنت باشد مرد می‌تواند در چنین مواردی با خواهر این زن ازدواج کند: «تجب العده علی المطلقه الیائسه أو الصغیره بعد الدخول بهما علی مذهب العامه، ولا تجب علی مذهب الخاصه، وعلی ذلک فهم ملزمون بترتیب أحكام العده علیها بمقتضى القاعدة المذكورة. وعلیه فلو تشیعت المطلقه الیائسه أو الصغیره خرجت عن موضوع تلك القاعدة، فيجوز لها مطالبه نفقة أيام العده إذا كانت مدخولا بها وكان الطلاق رجعيا وان تزوجت من شخص آخر. وكذلک الحال لو تشیع زوجها فإنه يجوز له ان يتزوج بأختها أو نحو ذلک، ولا يلزم بترتیب أحكام العده علیها» (۲)

در مذهب اهل سنت در طلاق زن یائسه و یا صغیره‌ای که شوهر با آنها نزدیکی کرده باشد، بر آن زن واجب است عده طلاق نگه دارد، ولی در مذهب تشیع در طلاق زن یائسه و صغیره، عده واجب نیست. پس بر مذهب اهل سنت، طبق این حکم آنها ملزم هستند که احکام عده را رعایت کنند، بنابراین اگر زن یائسه یا صغیره سنی مذهب، شیعه گردد از آن قاعده (لزم نگهداری عده) خارج می‌شود و اگر طلاق او رجعی بوده باشد جایز است نفقه ایام عده را از شوهر سنی مطالبه کند و چون بر مذهب شیعه عده ندارد جایز است در آن ایام با شخص دیگری ازدواج کند و همین طور اگر مرد سنی شیعه گردد، جایز است با خواهر زن یائسه و صغیره‌ای را که طلاق داده است و هنوز به مذهب اهل سنت در ایام عده هستند، ازدواج کند و لازم نیست که احکام عده را رعایت کند.»

۴- طلاق بدون شاهد و طلاق جزئی از همسر

از نظر شیعه شاهد گرفتن در طلاق بر خلاف نکاح که اشهاد در آن لازم نبود واجب است و لذا از دیدگاه امامیه طلاق بدون شاهد باطل می‌باشد. در ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی آمده است: «طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور لااقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد» (۳) و این حکم دقیقاً عکس عقیده اهل سنت است که آنها شاهد را در نکاح لازم می‌دانند؛ اما در طلاق لازم نمی‌دانند. بنابراین اگر مرد سنی زن خود را بدون شاهد طلاق دهد هر چند این طلاق از نظر شیعه باطل است اما چون از نظر خود آنها صحیح است لذا

مرحوم آیت الله خوبی این مسأله را به عنوان اولین فرع ذکر می‌کنند ایشان می‌فرمایند: «يُعتبرُ الأشهادُ في صحة النكاح عند العامه و لا يعتبر عند الإمامية وعلیه فلو عقد رجل من العامه علی امرأة بدون إشهاد بطل عقده وعندئذ يجوز للشيعی أن يتزوجها بقاعدة الإلزام» (۳)

«مطابق مذهب اهل سنت، شاهد گرفتن به هنگام اجرای صیغه عقد نکاح لازم و معتبر است - به نحوی که اگر کسی شاهد نگردد عقدش باطل خواهد بود - در حالی که این شرط در نزد علمای امامیه معتبر نیست. بنابراین اگر مردی از اهل سنت بدون حضور شهود، با زنی عقد کند بر مذهب خود او، این عقد باطل است و آن زن همسر او نشده است، در این صورت مرد شیعی مذهب می‌تواند بر طبق قاعده الزام، آن زن را به عقد خود در آورد.»

آیت الله ایروانی نیز در کتاب «دروس تمهیدیة فی القواعد الفقهيّة» این مسأله را از مصادیق قاعده الزام برشمرده است. (۴)

۲- همسری همزمان با عمه و دختر برادر عمه یا با خاله و دختر خواهر خاله

از دیدگاه امامیه یک مرد می‌تواند بین زن و دختر برادر او یا بین زن و دختر خواهر او جمع و با هر دو ازدواج کند البته در صورتی که عمه و خاله رضایت دهند پس به اعتقاد شیعه، شوهر می‌تواند با اجازه همسر خود، برادرزاده و یا خواهرزاده همسرش را در عقد نکاح خود داشته باشد. در ماده ۱۰۴۹ قانون مدنی آمده است: «هیچ کس نمی‌تواند دختر برادر زن و یا دختر خواهر زن خود را بگیرد مگر با اجازه زن خود» (۵). اما اهل سنت در ازدواج این جمع را جایز نمی‌دانند و عقد را باطل می‌شمارند پس این مورد نیز می‌تواند از موارد تطبیق قاعده الزام باشد. از علمای متأخر آیت الله ایروانی در کتاب «دروس تمهیدیة فی القواعد الفقهيّة» این مورد را از مصادیق قاعده الزام برشمرده است (۳) بنابراین اگر یک مرد سنی میان عمه و خاله از یک سو، و برادرزاده و خواهرزاده آن‌ها از سوی دیگر جمع کرد چون به اعتقاد او این ازدواج باطل است لذا شیعی می‌تواند با آن عمه یا برادرزاده او یا با آن خاله و خواهرزاده او ازدواج کند. دومین فرعی که مرحوم آیت الله خوبی در جلد اول منهاج الصالحین ذکر کرده‌اند همین مسأله است: «الجمع بین العمه أو الخالة و بین بنت أختها أو أختها فی النکاح باطل عند العامه، و صحیح علی مذهب الشیعة، غایة الأمر تتوقف صحه العقد علی بنت الأخ أو الأخت مع لحوق عقدها علی إجازة العمه أو الخالة، وعلیه فلو جمع سنی بین العمه أو الخالة و بین بنت أختها أو أختها النکاح باطل، فيجوز للشيعی أن يعقد علی کل منهما بقاعدة الإلزام» (۲)

«به فتوای علمای اهل سنت جایز نیست که شخصی با عمه و دختر برادر عمه و یا با خاله و دختر خواهر خاله یا هر دو ازدواج کند - بلکه فقط می‌تواند با یکی از آن‌ها ازدواج کند، عمه یا دختر برادر او، خاله یا دختر خواهر او - ولی در نزد علمای امامیه اگر عقد بر دختر برادر عمه و یا عقد بر دختر خواهر خاله با اجازه و موافقت عمه یا خاله که زن آن مرد باشند، واقع شود صحیح است. بنابراین اگر شخصی سنی مذهب، عمه و دختر برادر او را و یا خاله و دختر خواهر او را عقد کند، بنا بر مذهب خود او، این عقد باطل

حنفی مجبور به طلاق همسر خود شده باشد طلاق او صحیح است در نتیجه دیگران می‌توانند بر مبنای قاعده الزام با زن سابق او ازدواج کنند.

«صَحَّ طَلَاقُ الْمَكْرَهِ عِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ دُونَ غَيْرِهِ، وَعَلَيْهِ فَيَجُوزُ لِلشَّيْعِيِّ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ الْحَنْفِيَّةَ الْمُطَلَّقَةَ بِإِكْرَاهٍ بِمَقْتَضَى قَاعِدَةِ الْإِزْمَامِ» (۲)
 «به مذهب ابی‌حنیفه کسی که به اجبار و اکراه زنش را طلاق دهد آن طلاق صحیح است ولی به مذهب امامیه طلاق که به جبر واقع شود باطل است، بنابراین شخص شیعه مذهب بنا به قاعده الزام می‌تواند با زنی که با جبر و اکراه، شوهرش او را طلاق داده در صورتی که پیرو مذهب ابی‌حنیفه باشد ازدواج کند».

۷- قَسَمَ بِرِ طَلَاقٍ وَ طَلَاقٍ بِا نَوْشْتَه

اگر کسی سوگند بخورد که کاری را انجام دهد و اگر انجام نداد زن او مطلقه باشد یا برعکس یعنی قسم بخورد کاری را انجام ندهد و اگر انجام داد زن او مطلقه باشد از نظر اهل سنت چنین سوگندی صحیح است بنابر این اگر او بر خلاف سوگندش عمل کند زنش را از او جدا شده و مطلقه می‌دانند، اما از نظر شیعه این قسم باطل است؛ بنابر این اگر کسی بر خلاف قسمش آن کار را انجام بدهد یا بر خلاف قسمش آن کار را ترک کند زنش هرگز از او جدا نمی‌شود. و بدیهی است که همین اختلاف یکی دیگر از موارد تطبیق قاعده الزام خواهد بود. و همچنین اگر فردی بنویسد که زنش مطلقه است یعنی با نوشتن بخواهد صیغه طلاق را جاری کند از نظر شیعه این طلاق باطل است اما اهل سنت همین طلاق را قبول دارند و معتقدند که طلاق با نوشتن نیز واقع می‌شود پس هرگاه مرد سنی زنش را از طریق کتابت طلاق دهد بر مرد شیعی جایز است به واسطه قاعده الزام با آن زن ازدواج نماید. مرحوم آیت الله خویی این فرع را در ضمن فرع سابق مطرح کرده و می‌فرماید: «لو حلف السنّی علی عدم فعل شیء وان فعله فامرأته طالق، و اتفق انه فعل ذلك الشيء، فعندئذ تصح امرأته طالقاً علی مذهبه. فيجوز للشيعي ان يتزوجها بمقتضى قاعدة الإلزام و من هذا القبيل طلاق المرأة بالكتابة، فإنه صحيح عندهم و فاسد عندنا و بمقتضى تلك القاعدة يجوز للشيعي ترتيب آثار الطلاق عليه واقعاً» (۷)

«اگر مرد سنی قسم یاد کند که کاری را انجام ندهد و اگر آن کار را انجام داد زنش مطلقه شود، اتفاقاً آن کار را انجام داد در این صورت بر مذهب خودش زن او مطلقه می‌شود - ولی بر مذهب امامیه طلاق محقق نشده است - پس بر مرد شیعی مذهب جایز است به مقتضای قاعده الزام بعد از سپری شدن ایام عده با آن زن ازدواج کند، از این قبیل است طلاق دادن زن به نوشته (یعنی: کسی بنویسد که زنش مطلقه است) که بر مذهب اهل سنت جایز است و بر مذهب امامیه با نوشته طلاق انجام نمی‌شود لذا به مقتضای قاعده الزام مرد شیعه می‌تواند با زنی که با نوشته و کتابت مطلقه شده است پس از سپری شدن ایام عده ازدواج کند».

۸- خیار رؤیت

از نظر شیعه اگر کسی چیزی را بدون اینکه به مشتری نشان دهد و فقط با توصیف کردن، آن جنس را به مشتری بفروشد و بعد از

مرد شیعی می‌تواند با آن زن ازدواج نماید. و نیز اگر مردی قسمی از همسرش را طلاق دهد؛ مثلاً فقط یک انگشت او را طلاق دهد از نظر شیعه این طلاق باطل است اما اهل سنت قائل به صحّت این طلاق بوده و قائلند این طلاق بر تمامی زن واقع می‌شود در نتیجه اگر مردی از اهل سنت قسمی از همسر خود را طلاق دهد این عمل باعث جدایی همسر او شده و برای دیگران جایز است با این زن ازدواج کنند. مرحوم آیت الله خویی این فرع را در ضمن فرع سابق مطرح کرده‌اند: «لو طلق السنّی زوجته من دون حضور شاهدين صح الطلاق علی مذهبه كما انه لو طلق جزء من زوجته كاصبع منها مثلاً وقع الطلاق علی الجميع علی مذهبه، وأما عند الإمامية فالطلاق فی كلا الموردین باطل وعلیه فيجوز للشيعي ان يتزوج تلك المطلقة بقاعدة الإلزام بعد انقضاء عدتها» (۶)

«اگر مرد سنی مذهب بدون حضور دو شاهد عادل زن خود را طلاق دهد و یا مقداری از بدن زن خود را، مثلاً یک انگشت از زنش را طلاق دهد، مطابق مذهب او این طلاق صحیح است و طلاق تمام زن واقع می‌شود ولی در نزد امامیه این طلاق در هر دو مورد باطل است و باید طلاق در حضور دو عادل واقع شود بنابر این مرد شیعی مذهب بنا به قاعده الزام می‌تواند با آن زن مطلقه پس از تمام شدن ایام عده ازدواج کند».

۵- طلاق در حال حیض

در نزد امامیه یکی از شرایط صحّت طلاق آن است که زن از خون حیض پاک باشد و نیز در ایام پاکي مرد با زن نزدیکی نکرده باشد پس از نظر شیعه اگر زن در حال حیض طلاق داده شود یا طلاق دادن زن در ایام پاکي که در آن نزدیکی صورت گرفته است واقع شود طلاق باطل است اما اهل سنت چنین شرطی را معتبر نمی‌دانند بنابر این اگر مرد سنی زن خود را در حال حیض یا طهر موقعه طلاق دهد همسر او از او جدا شده و دیگران بنابر اقتضای قاعده الزام حق ازدواج با او را دارند. به نظر مرحوم آیت الله خویی این مسأله نیز از مصادیق قاعده الزام به شمار می‌آید لذا ایشان در این رابطه می‌فرمایند: «لو طلق السنّی زوجته حال الحيض أو فی طهر المواقعة صح الطلاق علی مذهبه و يجوز للشيعي أن يتزوجها بقاعدة الإلزام بعد عدتها» (۶)

«مرد سنی بنا بر مذهب خود اگر در حال عادت، زن خود را طلاق دهد و یا در حال پاکي که با او مقاربت کرده است طلاق دهد، این طلاق صحیح است - ولی در مذهب امامیه این طلاق باطل است - بنابراین مرد شیعه مذهب بنا به قاعده الزام می‌تواند با آن زن بعد از تمام شدن ایام عده‌اش ازدواج کند».

۶- طلاق مکره

در نزد شیعه یکی از شرایط طلاق دهنده آن است که مختار باشد لذا اگر کسی را مجبور بر طلاق همسرش کنند این طلاق باطل بوده و همسر او از او جدا نمی‌شود. در ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی آمده است: «طلاق دهنده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد» (۵). اما حنفیه چنین چیزی را قبول ندارد و حتی اگر فرد مجبور بر طلاق همسر خویش شده باشد طلاق را صحیح می‌دانند، بنابراین اگر یک فرد

خریدار شیعی می‌تواند فروشنده شافعی را الزام کند به اینکه حق فسخ ندارد».

۱۰- بیع سلف یا سلم

در مذهب ابوحنیفه در صحّت بیع سلف و سلمی - فروش چیزی به نحو کلی مدّت‌دار به بهای نقد حاضر - شرط است که آن چیز در حین معامله وجود خارجی داشته باشد ولی در مذهب شیعه این شرط در صحّت معامله سلمی معتبر نیست یعنی اگر کسی چیزی را پیش فروش کند لازم نیست آن جنس در هنگام معامله موجود باشد بلکه اگر در زمان تحویل موجود باشد کافی است. پس این مورد نیز از موارد تطبیق قاعده الزام خواهد بود لذا مرحوم آیت الله خوئی در این زمینه می‌فرماید: «یشترط عند الحنفیة فی صحه عقد السلم أن یكون المسلم فیهِ موجوداً ولا یشرط ذلك عند الشیعة وعلیه فلو اشتري شیعی من حنفی شیئاً سلماً ولم یکن المسلم فیهِ موجوداً، جاز له إلزامه ببطلان العقد، وكذلك لو تشیع المشتري بعد ذلك» (۱۲)

«به عقیده ابوحنیفه در صحّت بیع سلم شرط است که کالای فروخته شده در زمان عقد موجود باشد اما در نزد شیعه چنین شرطی معتبر نیست بنابر این اگر یک فرد شیعه با یک فرد حنفی مذهب معامله سلمی انجام دهد و آن چیز مورد معامله موجود نباشد بنا به قاعده الزام می‌تواند فروشنده حنفی را به بطلان معامله وادار کند و همین طور است اگر حین انجام معامله خریدار هم حنفی بوده و بعداً شیعه شده باشد».

۱۱- تعصیب

تعصیب در اصطلاح فقه آن است که ترکه میت بیش از سهام ورثه - سهام تعیین شده برای صاحبان فرض - باشد. در اینجا میان اهل سنت و شیعه اختلاف است اهل سنت می‌گویند: مقدار زیادی باید به خویشان پدری داده شود و این را «تعصیب» گویند؛ اما امامیه بر این باور است که مقدار زاید به نسبت سهم هر یک، به صاحبان فرض برگردانده می‌شود و چیزی از آن به عصبه (خویشان پدری) نمی‌رسد. در ماده ۹۱۴ قانون مدنی آمده است: «اگر به واسطه بودن چندین نفر صاحبان فرض ترکه میت کفایت نصیب تمام آنها را نکند نقص بر بنت و بتین وارد می‌شود و اگر پس از موضوع کردن نصیب صاحبان فرض زیادتی باشد و وارثی نباشد که زیاده را به عنوان قرابت ببرد این زیاده بین صاحبان فرض بر طبق مقررات مواد فوق تقسیم می‌شود، لیکن زوج و زوجه مطلقاً و مادر اگر حاجب داشته باشد از زیادی چیزی نمی‌برند» (۱۳) بنابر این اگر از میت، برادر و دختری باقی بماند بنابر نظر امامیه نصف ما ترک از باب فریضه و نصف باقیمانده از باب ردّ یعنی در واقع کلّ مال به دختر داده می‌شود در نتیجه به برادر هیچ مالی نمی‌رسد. اما بنابر دیدگاه اهل سنت نصف مال به دختر و نصف باقیمانده از باب تعصیب به برادر میت داده می‌شود. لازمه این مطلب آن است که چنانچه برادر میت، از امامیه و دختر میت، غیر امامی باشد برادر میت، باقیمانده یعنی نصف مال را از باب قاعده الزام تصاحب می‌کند. پس این مورد نیز یکی از موارد قاعده الزام خواهد بود مرحوم آیت الله خوئی می‌فرماید: «لو ترک المیت بنتاً سنیةً وأخاً وافترضنا أن الأخ کان

تحویل جنس به مشتری، خلاف آنچه توصیف کرده است باشد مشتری خیار فسخ بیع را دارد اما اگر جنس بعد از تحویل همانند همان چیزی باشد که بایع توصیف کرده است مشتری حق خیار فسخ نخواهد داشت. در ماده ۴۱۰ قانون مدنی آمده است: «هرگاه کسی مال را ندیده و آن را فقط به وصف بخرد، بعد از دیدن، اگر دارای اوصافی که ذکر شده است نباشد مختار می‌شود که بیع را فسخ کند یا به همان نحو که هست قبول نماید» (۸). اما شافعی حتّی در صورت تطابق بین جنس و وصف مبیع، خیار را ثابت می‌دانند. بنابراین می‌توان یکی از موارد تطبیق قاعده الزام را همین مورد دانست. مرحوم آیت الله خوئی در رابطه با این مسأله و تطبیق آن با قاعده الزام می‌فرماید: «یثبت خیار الرؤیة علی مذهب الشافعی لمن اشتري شیئاً بالوصف ثمّ رآه، وإن کان المبیع حاوياً للوصف المذكور، وعلی هذا فلو اشتري شیعی من شافعی شیئاً بالوصف ثمّ رآه ثبت له الخیار بقاعده الإلزام وإن کان المبیع مشتملاً علی الوصف المذكور» (۸)

«در مذهب شافعی اگر کسی چیزی را بدون رؤیت - و به توصیف فروشنده - خریداری کند و سپس آن جنس را رؤیت نماید ولو آن چیز مطابق توصیف بوده باشد برای خریدار خیار رؤیت ثابت می‌شود، ولی در مذهب امامیه در چنین مورد خیار رؤیت ندارد بنابراین اگر یک فرد شیعه از یک شافعی چیزی بر حسب توصیف خرید و بعداً رؤیت کرد، بنا به قاعده الزام برای آن فرد شیعه خیار رؤیت ثابت می‌شود». این مورد در کتاب «القواعد» به عنوان یکی از فروعات قاعده الزام ذکر شده است. (۹)

۹- خیار غبن

به عقیده شیعه اگر کسی چیزی را بخرد یا بفروشد و بعد بفهمد که در این معامله مغبون شده است یعنی کلاه بر سر او رفته است در صورتی که اختلاف میان ثمن و قیمت واقعی کالا به اندازه‌ای باشد که معمولاً در آن تسامح و چشم پوشی نمی‌شود خیار غبن دارد و می‌تواند عقد را فسخ کند. در ماده ۴۱۶ و ۴۱۷ قانون مدنی این طور آمده است: «هر یک از متعاملین که در معامله غبن فاحش داشته باشد بعد از علم به غبن می‌تواند معامله را فسخ کند - و - غبن در صورتی فاحش است که عرفاً قابل مسامحه نباشد» (۱۰)؛ اما شافعی برای کسی که مغبون شده است خیار ثابت نمی‌دانند بنابر این هرگاه بین شخص شیعی و شافعی معامله‌ای انجام گرفته باشد و بعد از عقد بیع فرد شافعی احساس کند که مغبون واقع شده است و بخواهد از طریق خیار غبن، معامله را فسخ نماید فرد شیعه می‌تواند به مقتضای قاعده الزام او را از انجام فسخ معامله منصرف نماید. لذا مرحوم آیت الله خوئی در رابطه با اختلاف این مسأله می‌فرماید: «لایثبت خیار الغبن للمغبون عند الشافعی، و علیه فلو اشتري شیعی من شافعی شیئاً، ثمّ انکشف أن البائع الشافعی مغبون فللشیعی إلزامه بعدم حقّ الفسخ له» (۱۱)

«در مذهب شافعی اگر کسی در معامله مغبون گردد خیار غبن ندارد بنابر این اگر یک فرد شیعی از یک شافعی چیزی خرید و بعداً معلوم گردید که فروشنده شافعی مغبون می‌باشد بنا به قاعده الزام

شیعياً أو تشیع بعد موته، جاز له أخذ ما فضل من التركة تعصیباً بقاعدة الإلزام، وإن كان التعصیب باطلاً على المذهب الجعفری. ومن هذا القبیل ما إذا مات وترک أختاً وعمّاً أبویاً، فإن العمّ إذا كان شیعياً أو تشیع بعد ذلك جاز له أخذ ما یصله بالتعصیب بقاعدة الإلزام، وهكذا الحال فی غیر ذلك من موارد التعصیب» (۲)

«اگر شخص سنی مذهب بمیرد و از او یک دختر سنی بماند و میت برادری داشته باشد، اگر برادر شیعی مذهب باشد و یا پس از مرگ برادرش شیعه شود بنا به قاعده الزام جایز است برادر شیعه آنچه از ترکه میت زیاد می آید از باب تعصیب بگیرد گرچه تعصیب در مذهب شیعه باطل است. و همین طور است اگر شخص سنی یک خواهر سنی وارث داشته باشد و عموی ابوینی هم داشته باشد، چنانچه عموی او شیعه باشد و یا بعد از مرگ پسر برادرش شیعه شود، بنا به قاعده الزام جایز است گرفتن آن چه از باب تعصیب به او می رسد و در سایر موارد تعصیب نیز قاعده الزام جاری است.» این مورد در کتاب «دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیّه» به عنوان یکی دیگر از مصادیق قاعده الزام ذکر شده است. (۵)

۱۲- ارث زوجه

مشهور امامیه معتقدند زن میت از زمین هایی که از میت باقی مانده است و همین طور از سایر اموال غیر منقول مثل بناها و درختان که از میت به جا مانده است ارث نمی برد بلکه فقط از قیمت بناها و درختان ارث می برد اما اهل سنت این را قبول ندارند و معتقدند زن از همه ما ترک میت ارث می برد بنابراین اگر میت، سنی و زوجه او شیعه باشد زن شیعه می تواند به سبب قاعده الزام از همه ما ترک میت سنی اعم از اموال منقول و غیر منقول طلب ارث کند. مرحوم آیت الله خوئی نیز در رابطه با اینکه این مورد نیز از تطبیقات قاعده الزام است مسأله را اینگونه مطرح می فرماید: «ترث الزوجه علی مذهب العامه من جمیع ترکه المیت من المنقول و غیره والأراضی و غیرها ولا ترث علی المذهب الجعفری من الأرض لا عیناً ولا قیمه و ترث من الأبنیه والأشجار قیمه لا عیناً، وعلی ذلك فلو كان الوارث سنياً و كانت الزوجه شیعیه جاز لها أخذ ما یصل إليها میراثاً من الأراضی وأعیان الأبنیه والأشجار بقانون إلزامهم بما یدینون به» (۱۳)

«بنابر مذهب اهل سنت، زن میت از همه ما ترک میت (چه اموال منقول و چه اموال غیر منقول) ارث می برد، ولی در مذهب جعفری زن از زمین، نه از عین آن و نه از قیمت آن ارث نمی برد بلکه فقط از قیمت بناها و درختان ارث می برد نه از عین آنها، بنابراین اگر وارث میت سنی مذهب و زن او شیعه باشد، جایز است بنا به قاعده الزام، زن شیعه از آنچه از زمین و اعیان و بناها و اشجار از بابت ارث به او می رسد، بگیرد.»

آیت الله ایروانی نیز این مورد را یکی دیگر از مصادیق قاعده الزام بر شمرده و تصریح می کنند که «اگر زوجه میت سنی، شیعه و بقیه وارثان سنی باشند زن شیعه حق دارد (در صورت نداشتن فرزند) یک چهارم همه مال (و در صورت داشتن فرزند) یک هشتم مال را از کل ما ترک میت به سبب قاعده الزام اخذ کند. (۱۴)

۱۳- وصیت برای وارث

به عقیده فقهای امامیه وصیت کردن برای وارث مثل پسر و والدین و دیگران صحیح است؛ اما همه فقهای اهل سنت اعم از شافعیه، مالکیه، حنفیه، و حنبلیه در این مسأله با شیعه مخالفت کرده و گفته اند: وصیت کردن به نفع وارث صحیح نیست (۱۶) بنابر این اگر یکی از ورثه که برای او وصیت شده، غیر امامی باشد ورثه امامی می تواند با استفاده از قاعده الزام با انجام وصیت مخالفت کرده و اجازه ندهد آن غیر امامی به عنوان موصی له از مال میت سهمی ببرد و بر اساس احکام ارث و بدون دخالت دادن وصیت، تقسیم ارث بین ورثه را مطالبه نماید.

۱۴- غسل اهل خلاف:

«در مورد غسل اهل خلاف هم این مطلب در کلمات فقها مشاهده می شود این که اگر یک فرد سنی مذهب از دنیا برود و قرار باشد یک امامی او را غسل دهد باید او را طبق مذهب خودش غسل دهد. محقق کرکی ادعا می کند در این مسأله مخالفی سراغ ندارد.» (۱۷) و صاحب مدارک همین مطلب را ادعا کرده و مستندش را هم به صراحت «الزموهم بما الزموا به أنفسهم» قرار داده است. (۱۸) میرزای قمی هم به صراحت در مورد غسل دادن میت مخالف می فرماید: «مخالف را باید به شیوه و روش خودشان غسل داد و عتس را همان «الزموهم بما الزموا به أنفسهم» دانسته اند (۱۴) نظیر همین مطلب را مرحوم نراقی در مستند فرموده است. (۲۰)

۱۵- نماز بر میت سنی

شیعه در نماز بر میت پنج تکبیر معتقد است، اما اهل سنت چهار تکبیر معتقدند (۱۲) پس اگر شیعه بخواد بر میت سنی نماز بخواند باید با چهار تکبیر نماز بخواند و این به نظر ما از فروع قاعده الزام است یعنی اینکه دین هر کسی در حق خود او نافذ است. حتی در برخی روایات آمده است که تکبیر پنجم به خاطر ولایت است و هر کس آن را قبول نداشته باشد باید بر او به چهار تکبیر نماز خواند. (۱۴)

۱۶- ضمان تلف در زمان خیار

امامیه معتقدند اگر شیء مورد معامله در زمان خیار تلف شود خسارت متوجه شخصی می شود که فاقد حق خیار است هر چند آن شیء در دست طرف دیگر تلف شده باشد. به عنوان مثال اگر مشتری برای خود سه روز حق خیار فسخ قرار دهد و پس از دریافت مبیع، آن را بدون افراط و تقریط و در ظرف این سه روز بنا به عللی همچون سرقت و آفات سماوی از دست بدهد خسارت متوجه فروشنده که فاقد حق خیار است می شود و باید قیمتی را که مشتری پرداخته به او بازگرداند. در ماده ۴۵۳ قانون مدنی نیز اینطور آمده است: «در خیار مجلس و حیوان و شرط، اگر مبیع بعد از تسلیم و در زمان خیار بایع یا متعاملین تلف یا ناقص شود بر عهده مشتری است و اگر خیار مختص مشتری باشد تلف یا نقص به عهده بایع است» (۱۷).

مثلاً در دعوا بین شخص مسلمان و شخص یهودی، اگر قاضی احتمال دهد قسم دادن فرد یهودی بر کتاب خود تأثیر گزار است می‌تواند او را بر کتاب انجیل قسم دهد. مرحوم شیخ طوسی در کتاب استبصار آورده است: «انَّ لِلْإِمَامِ أَنْ يُحْلِفَ أَهْلَ الذِّمَّةِ مِمَّا يَعْتَقِدُونَ فِي مِلَّتِهِمُ الْبَيْمِينَ بِهِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَرَدَعَ لَهُمْ» (۱۵)

مرحوم آیت الله خوئی نیز در کتاب مبانی تکمله المنهاج عبارتی قریب به این مضمون داشته و می‌فرماید: «يَجُوزُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يُحْلِفَ أَهْلَ الْكِتَابِ بِمَا يَعْتَقِدُونَ بِهِ وَلَا يَجِبُ إِلْزَامُهُمُ بِالْحَلْفِ بِأَسْمَائِهِ تَعَالَى الْخَاصَّةُ» (۱۷)

«قاضی می‌تواند اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان) را به آنچه آنان اعتقاد دارند سوگند دهد و الزام آنان تنها به سوگند یاد کردن به نام های خاص خداوند متعال واجب نیست.»

۲۰- عقد موقت

از دیدگاه فقهای امامیه طبق روایات وارد شده، زن متعه فقط برای کسی حلال است که به آن اعتقاد داشته باشد، از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمودند: «الْمُتْعَةُ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِمَنْ عَرَفَهَا وَهِيَ حَرَامٌ عَلَى مَنْ جَهَلَهَا» (۶) «عقد موقت برای کسی که آن را بشناسد - یعنی مشروع بداند - حلال است و برای کسی که آن را نفهمد - یعنی مشروع نداند - حرام است». اما علمای اهل سنت در این مسأله با شیعه مخالفت کرده و چنین عقده را حرام می‌دانند، پس اگر شخص سنی مذهب بخواهد زن سنی و یا زن شیعه را عقد موقت کند به مقتضای قاعده الزام می‌توان او را از چنین ازدواجی منع کرد چرا که به اعتقاد او این ازدواج بر وی حرام و باطل است و در صورت ازدواج، می‌توان در حق وی حد زنا جاری نمود.

۲۱- بیع میت به مستحل آن

در فقه امامیه اگر یک حیوانی میت باشد، نه تنها خوردنش حرام است بلکه خرید و فروش آن به مسلمان نیز حرام می‌باشد. اما فقهای شیعه با استناد به روایاتی که در باب بیع میت وارد شده و به خوبی بر قاعده الزام دلالت دارند به فروش این میت به غیرمسلمانانی که خوردن میت را حلال می‌دانند فتوا داده‌اند. از جمله این روایات، روایت حلبی از امام صادق علیه السلام است که صراحتاً به بیع میت برای کسانی که اکل آن را حلال می‌داند دلالت دارد. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ غَنَمٌ وَبَقَرٌ وَكَانَ يُدْرِكُ الذِّكْيَ مِنْهَا فَيَعْرِزُهُ وَيَعْرِزُ الْمَيْتَةَ ثُمَّ لِنَ الْمَيْتَةِ وَالذِّكْيَ اخْتَلَطَا كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: يَبِيعُهُ مِمَّنْ يَسْتَحِلُّ الْمَيْتَةَ وَيَأْكُلُ ثَمَنَهُ فَإِنَّهُ لَا بَأْسَ بِهِ» (۱۷)

در این روایت حلبی از امام صادق علیه السلام در باره مردی که گاو و گوسفند دارد و مذکایش را تشخیص داده و جدا می‌کند و نیز میت را جدا می‌کند می‌پرسد: اگر میت و مذکی با هم مخلوط شدند چه باید بکند؟ امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: این مختلط را به کسی که میت را حلال می‌داند بفروشد و پولش را مصرف کند و هیچ اشکالی ندارد.

اما مخالفین امامیه از اهل سنت معتقدند خسارت متوجه مشتری است که کالا را تحویل گرفته و ذوالخیار بودن او اثری ندارد بر این اساس هرگاه فروشنده شیعی با خریدار سنی معامله کند و خریدار برای خود خیار فسخ قرار دهد سپس کالا در دست خریدار تلف شود خریدار سنی نمی‌تواند با استناد به قاعده «كُلُّ مَبِيعٍ قَدْ تَلَفَ فِي زَمَنِ الْخِيَارِ فَهُوَ مِمَّنْ لَا خِيَارَ لَهُ» که مورد قبول شیعه است برای دریافت قیمت کالا به فروشنده مراجعه کند و قاعده الزام مانع او خواهد بود (۹)

۱۷- خیار مجلس

به اعتقاد شیعه، فروشنده و خریدار تا هنگامی که در مجلس عقد حضور دارند و از آنجا خارج و از هم جدا نشده‌اند حق دارند عقد بیع را فسخ کنند که در اصطلاح به این حق، «خیار مجلس» گفته می‌شود، در ماده ۳۹۷ قانون مدنی آمده است: «هر یک از متبایعین بعد از عقد فی المجلس و مادام که متفرق نشده‌اند اختیار فسخ را دارند» (۱۸)؛ اما حنفیه خیار مجلس را در صورتی می‌پذیرند که فروشنده یا خریدار در ضمن عقد این حق را برای خود شرط کنند. شافعی نیز به هیچ وجه خیار مجلس را قبول ندارند بنابر این اگر طرف حنفی در معامله با فرد شیعی این خیار را شرط نکند و پس از معامله در همان مجلس پشیمان شود طرف شیعی می‌تواند او را به سبب قاعده الزام به بطلان فسخ و پای بندی به معامله الزام کند و نیز در صورتی که طرف معامله شافعی مذهب باشد باز طرف شیعی با استناد به قاعده الزام می‌تواند در همان مجلس و قبل از متفرق شدن، از فسخ معامله از سوی او جلوگیری نماید.

۱۸- سه طلاقه کردن

«اگر یک شخص از عامه زوجه خود را به سه طلاق در یک مجلس مطلقه کند و در مجلس به زوجه خود بگوید: «أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثًا» از آن جهت که طبق مذهب این شخص، این طلاق صحیح است به اعتقاد وی، با چنین طلاقی زوجه او، مطلقه خواهد بود و لذا بعد از گذشت عده، خود اهل سنت با چنین زنی ازدواج می‌کنند، حال هرچند که چنین طلاقی بر طبق نظر فقهای امامیه، باطل است اما بر طبق مفاد قاعده الزام یک شیعی می‌تواند، این زن را که به چنین طلاقی مطلقه شده است، به عقد خود درآورد و با وی ازدواج کند.» (۲۰)

۱۹- جواز تحلیف اهل کتاب به اعتقادات خود:

به عقیده فقهای امامیه در باب قضاء؛ «قَسَمِيْ كَه صَدُوْر اَنْ اَزْ جَانِب مَدْعِي، حَقِّيْ رَا اَثْبَاتِ مِيْ كُنْد يَا صَدُوْر اَنْ اَزْ طَرَفِ مَنْكِر، بَاعْثْ سَقُوْطِ دَعْوَا مِيْ شُوْد، تَنَهَا بَا نَامِ خُدَاوَنْدِ مَتَعَالِ وَ نَامِ هَايْ مَخْصُوْصِ اَوْ مَنَعْدِ مِيْ گَرْد.» (۷)؛ بنابر این اگر یک فرد مسلمان بخواهد برای اثبات ادعایش و یا برای رفع تهمت از خود و باعث سقوط دعوا از سوی مدعی سوگند یاد کند حتماً باید به نام خداوند متعال و یا به یکی از نامهای دیگر او قسم بخورد تا اینکه قسمش در محکمه مورد قبول واقع شود. اما اگر دعوائی بین مسلمان و یکی از اهل کتاب صورت گیرد و بنا باشد فرد کتابی قسم بخورد بر اساس قاعده الزام، قاضی مسلمان می‌تواند او را به آنچه آنان اعتقاد دارند سوگند دهد.

۲۲- حق شفعه در اشیاء منقول:

در نزد مشهور امامیه هرگاه مال غیر منقول مثل: خانه و زمین، بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک، سهم خود را به شخص ثالثی بفروشد شریک دیگر شرعاً حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و سهم فروخته شده را جبراً از او بگیرد گرچه مشتری، راضی به دادن آن نباشد در اصطلاح این حق را «حق شفعه» و صاحب آن را «شفیع» گویند. در ماده ۸۰۸ قانون مدنی آمده است: «هرگاه مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک حصه خود را به قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصه مبیعه را تملک کند» (۹)

اما از مذاهب اهل سنت، مالکیه حق شفعه را در اموال منقول نیز معتبر می‌داند. پس هرگاه مال منقولی مثل: کشتی، بین شخص امامی و مالکی مشترک باشد و شخص مالکی سهم خود را به شخص ثالثی بفروشد امامی مذهب می‌تواند شریک مالکی مذهب خود را که قائل به حق شفعه در اشیاء منقول است، به حق شفعه برای خود الزام کرده معامله او با شخص ثالث را به نفع خود نقض کند. (۱۹).

۲۳- حق شفعه برای همسایه:

یکی دیگر از اختلاف‌های فقهی بین دو مکتب امامیه و حنفیه، اخذ حق شفعه برای همسایه است چرا که به عقیده شیعه حق شفعه با همسایگی ثابت نمی‌شود اما ابوحنیفه و برخی دیگر از فقهاء قائل به اخذ حق شفعه برای همسایه هستند و معتقدند همسایه، بعد از شریک، نسبت به اشخاص ثالث دیگر حق اولویت در خرید منزل همسایه خود را دارد.

بنابر این از دیدگاه ابوحنیفه، اگر فردی خانه خود را به شخص دیگری بفروشد همسایه فروشنده می‌تواند این معامله را فسخ کند و خانه را برای خود خریداری نماید البته در صورتی که فروشنده در مالکیت خود شریکی داشته باشد حق اولویت در مرحله اول برای شریک او و در مرحله بعدی اگر او قصد خرید منزل را نداشته باشد برای همسایه خواهد بود. به هر حال اگر شیعه معامله همسایه حنفی خود را به سود خود ببیند می‌تواند بر مبنای قاعده الزام، آن معامله را لغو کرده و با استفاده از حق شفعه، خانه او را خریداری کند هر چند که در مذهب شیعه چنین حقی برای همسایه وجود ندارد. (۱۷)

۲۴- حیوه

به فتوای فقهای شیعه، وسایل شخصی پدر، مانند: «پیراهن، انگشتر، شمشیر و قرآن متوقی افزون بر سهم سایر ورثه، به بزرگترین فرزند پسر، در صورتی که در میان ورثه چند پسر باشد تعلق می‌گیرد، و در غیر این صورت به تنها پسر متوقی داده می‌شود این بخشش - که حیوه نام دارد - از ویژگی‌های فقهای شیعه است و مستند آن روایات بسیاری است که از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده است» (۱۶) در ماده ۹۱۵ قانون مدنی نیز آمده است: «انگشتری که میت معمولاً استعمال می‌کرده و همچنین قرآن و رخت‌های شخصی و شمشیر او به پسر بزرگ او می‌رسد، بدون اینکه از حصه او از این حیث چیزی کسر شود مشروط بر اینکه ترکه میت منحصر بر این اموال نباشد» (۱۸) پس با توجه به اینکه فقهای اهل سنت به چنین بخششی قائل

نیستند اگر پسر بزرگ مرد شیعی مذهب، سنی باشد در این صورت طبق قاعده الزام وسایل شخصی متوقی به آن پسر بزرگتر نمی‌رسد بلکه طبق قانون ارث بین همه وراثت تقسیم می‌شود. لذا اولاد دیگر میت، در صورتی که شیعه باشند می‌توانند به مقتضای قاعده الزام از دادن حیوه به پسر بزرگتر سنی خودداری کنند و آن را میان همه ورثه تقسیم نمایند.

۲۵- اثر بطلان عقد در مهر

به عقیده فقهای امامیه «نکاح مرد مریض - در مرض متصل به موت - به شرط آنکه با زن نزدیکی کند صحیح است ولی اگر قبل از نزدیکی با زن، با آن بیماری بمیرد نکاح باطل است - در نتیجه زن مستحق هیچ مهری نیست - اما شافعی گفته است نکاح مریض مانند نکاح غیر مریض صحیح است ولی در مورد مهریه این زن، اگر مهرالمسمای او به اندازه مهر المثل باشد تمام آن از اصل مال پرداخت می‌شود و اگر کمتر از مهر المثل باشد فقط به اندازه مهر المثل از اصل مال به او داده می‌شود» (۱۲). در ماده ۱۰۹۸ قانون مدنی اینطور آمده است: «در صورتی که عقد نکاح، اعم از دائم یا منقطع، باطل بوده و نزدیکی واقع نشده زن حق مهر ندارد و اگر مهر را گرفته، شوهر می‌تواند آن را استرداد نماید» (۱۱)

با توجه به این اختلاف نظر، اگر زن شیعی مذهب با یک مرد شافعی که در مرض متصل به موت است ازدواج کند و این مرد شافعی قبل از نزدیکی با همان بیماری بمیرد زن شیعه می‌تواند با استناد به قاعده الزام، تمام مهریه خود را از اصل ماترک میت بردارد گرچه در مذهب خود زن، او استحقاق چنین مالی را نداشته است و اگر بنا بر فرض، کار به محکمه کشیده شود حاکم شیعه می‌تواند به نفع زن شیعه حکم صادر کند و دلیل آن همان قاعده الزام است که این حق را به قاضی شیعه داده است.

۲۶- عقد ودیعه

ودیعه در اصطلاح فقهاء عقدی است که به موجب آن یک نفر مال خودش را نزد کسی می‌گذارد تا اینکه از آن مال مجاناً و بلاعوض محافظت نماید. در ماده ۶۰۷ قانون مدنی آمده است: «ودیعه عقدی است که به موجب آن یک نفر مال خود را به دیگری می‌سپارد برای آن که آن را مجاناً نگاه دارد» (۲)

یکی از احکام ودیعه نزد فقهای شیعه این است که، اگر مالی به عنوان ودیعه و امانت نزد کسی گذاشته شود در صورتی که امانت گیرنده، آن مال را نزد شخص دیگری به امانت بسپارد و تلف شود، شخص اول ضامن آن خواهد بود یعنی باید خسارت وارده به مال الودیعه را جبران کند مگر اینکه از طرف صاحب مال، اجازه سپردن آن مال به دیگری را داشته باشد که در این صورت ضامن نیست. چنانچه در ماده ۶۱۲ قانون مدنی تصریح شده است که: «امین باید مال ودیعه را به طوری که مالک مقرر نموده حفظ کند، و اگر ترتیبی تعیین نشده باشد به طوری که نسبت به آن مال متعارف است حفظ کند و الا ضامن است» (۲).

اما از مذاهب اهل سنت، حنفیه بر این قاعده تبصره‌ای قائل شده و می‌گویند: اگر آن شخص سوّم، اهل و عیال امانت گیرنده باشند و مال ودیعه در نزد آنان تلف شود ودیعه گیر ضامن نخواهد بود. (۳)

4- Khoei, Sayyid Abu al-Qasim, (1410 AH), Minhaj Al-Saleheen, Volume One, Qom, Mehr [In Persian].

5- _____, (2015), Basics of completing the curriculum, translated by Ali Madadi, Qom, Volume I, Publisher: Islamic Law, first edition [In Persian].

6- Sabzevari, Sayyid Abdul Ali, (1417 AH), The polite rules in expressing the lawful and the forbidden, Volume 26, Qom, Al-Manar Foundation, Al-Hadi Press, Quarterly Press [In Persian].

7- Saduq, Muhammad ibn Ali ibn al-Hussein Babawiyah al-Qomi, (1414 AH, 1994 AD), from the presence of the jurist, third volume, Lebanon, Beirut, Dar al-Ta'rif for publications, second edition [In Persian].

8- Al-Tusi, Abi Ja'far Muhammad Ibn Al-Hassan, (1412 AH, 1991 AD), Al-Istibsar Fima Akhtalf Min Al-Akhbar, Volume 4, Lebanon, Beirut, Dar Al-Taarif for Press [In Persian].

9- _____, (1417 AH), Tahdhib al-Ahkam fi Sharh al-Muqna'a, fourth edition, Tehran, Dar al-Kitab al-Islamiyya [In Persian].

10- _____, (1414 AH), Kitab al-Khalaf, Islamic Publishing Foundation, volumes one and four, subordinated to the gathering of teachers in the honorable capacity, new edition [In Persian].

11- Ameli, Zayn al-Din ibn Ali (the second martyr), (1423 AH-1381 AH), Al-Rawdah Al-Bahiyya in the explanation of the people of Damascus, the third volume, the foundation of the treasure of mysticism, the printing house of Samen Al-Hajj (AS), the printing press [In Persian].

12- Qomi, Mirza Abu al-Qasim, (1418 AH), The spoils of the days in matters of halal and forbidden, third volume, Qom, the publishing center of the Islamic's Islamic school, first edition [In Persian].

13- Katozian, Nasser, (winter 2016), Civil Law in the Current Legal Order, Tehran,

بنابر این اگر فرد حنفی، مالی را به عنوان ودیعه، نزد امامی مذهب بگذارد و او نیز آن مال را به اهل منزل خود بسپارد و اتفاقاً مال ودیعه نزد آنان تلف شود، قاعده الزام مانع رجوع او به شخص شیعی برای دریافت خسارت خواهد بود چونکه به عقیده حنفیه تلف شدن مال امانتی به این شکل ضمان آور نیست.

نتیجه گیری

آنچه گفته شد، مهم‌ترین مسایلی است که بر مبنای قاعده الزام در فقه و حقوق قرار گرفته است و از اینجا حال دیگر مسائلی هم که از این قبیل می‌باشند روشن می‌شود و ضابطه این است که هر شخص شیعی مذهب می‌تواند اهل سایر مذاهب و ادیان را اعم از مخالفین و اهل کتاب و حتی غیر صاحب دین، مثل مشرکین و کسانی که خداپرست نیستند به آنچه خود آنها اعتقاد دارند الزام کند. حتی ممکن است گفته شود که هر قومی که دارای قانون و قواعد مضبوط اجتماعی باشند و لو اینکه به هیچ مذهبی و آئینی پای‌بند نباشند از نظر معاملات و ازدواج و طلاق و نسبت به سایر اموری که مربوط به شیعه می‌شود آنها را ملزم به لوازم قوانین خودشان دانست. اما برای بهره‌گیری از این قاعده لازم است ابتداء احکام فقهی شیعه با احکام سایر مذاهب اسلامی و ادیان دیگر تطبیق داده شود تا در سایه این تطبیق و مقارنه آنچه که به نفع شیعه است انتخاب گردد لذا این مقاله در پی آن است که با استفاده از منابع معتبر فقهی و حقوقی، مهم‌ترین مسائل اختلافی بین شیعه و غیر شیعه را در حد توان خود شناسایی نماید و در نهایت با استفاده از ابزار تطبیق، چگونگی استفاده از آنها را به صورت کاربردی و عملی تشریح و در اختیار قضات و حاکمان قرار دهد تا در صورت لزوم قضات و حاکمان اسلامی مستقیماً به آنها مراجعه کنند و در دادگاه‌های اسلامی در رسیدگی به دعاوی بین شیعه و غیر شیعه و حتی بین مسلمان و غیرمسلمان از آنها به نحو احسن استفاده نمایند.

References

- 1- Irvani, Baqir (1437 AH), Preparatory courses in the rules of jurisprudence, second volume, seventh edition, Qom, Dar al-Fiqh for printing and publishing [In Persian].
- 2- Bojnourdi, Sayyid Muhammad Hassan (1419 AH), Al-Qawa'd al-Fiqhiyyah, research: Mohammad Hussein Drayati and Mehdi Mehrizi, third volume, first edition, Al-Hadi Press, Qom, Al-Hadi Publishing [In Persian].
- 3- Free agent, Sheikh Muhammad bin Al-Hassan (1412 AH), elaboration of Shiite means to study Sharia issues, research: Al-Bayt Foundation, peace be upon them, revival of heritage, first edition, Shawwal, Qom Al-Sharifa [In Persian].

Mizan Publishing, Fifty-first Edition [In Persian].

14- Karaki, Sheikh Ali Ibn Al-Hussein, (Ramadan 1414 AH), Jame 'Al-Maqassid Fi Sharh Al-Qawa'd, Volume One, Research and Publication: Al-Bayt Foundation, peace be upon them, revival of heritage, second edition [In Persian].

15- Mustafawi, Sayyid Muhammad Kazem, (1421 AH), Islamic Publishing Foundation, subordinated to the gathering of teachers in the number of honorable, fourth edition [In Persian].

16- Mughniyeh, Mohammad Javad (1404 AH-1984 AD), Jurisprudence on the five religions, Dar Al-Jawad, Third Printing, Beirut, Lebanon [In Persian].

17- Makarem Shirazi, Nasser, (1425 AH), Al-Qawa'd al-Fiqhiyyah, Volume 2, School of Imam Ali Ibn Abi Talib (AS) [In Persian].

18- Mousavi Ameli, Sayyid Muhammad ibn Ali, (Safar 1410 AH), Evidence of rulings in the explanation of Islamic laws, Volume 2, Al-Bayt Foundation, peace be upon them, revival of heritage [In Persian].

19- Najafi, Sheikh Mohammad Hassan, (1412 AH, 1992 AD), Jawahar al-Kalam fi Sharh Sharia al-Islam, Volume 7, Beirut, Lebanon, Al-Murtadha Al-Alamiya Foundation, Dar Al-Historian Arab, first edition [In Persian].

20 -Naraqi, Ahmad Ibn Muhammad Al-Mahdi, (1429 AH, 2008 AD), Shiite documentary on the rules of Sharia, third volume, research: Al-Bayt Foundation, peace be upon them, revival of heritage, Beirut, Lebanon, first edition [In Persian].